

## ارمنستان برای سومین بار قهرمان المپιάد جهانی شطرنج



دوهفته نامه  
اجتماعی فرهنگی

# هووس

شماره ۱۳۰، ۲۳ شهریور ۱۳۹۱  
سال ششم



## گیومری ایروان کوچک نیست

صاحب امتیاز و مدیر مسؤول:  
لئون آهارونیان

دبیر تحریریه: روبرت صافاریان

شورای نویسندگان:  
کارمن آدریان  
لیا خاچکیان  
گارون سرکیسیان  
آرمینه ملیک ایسرائلیان

مدیر هنری: لیا خاچکیان

ویراستار بخش فارسی: نسیم نجفی

وب سایت: کاجیک صافاریان

ورزش: آرمان در استپانیان

اشترک: کاترین یعقوبی

نشانی: تهران، خیابان انقلاب، بین  
ولی عصر و فلسطین، شماره ۱۰۴۸

تلفن: ۶۶۴۹۵۱۸۰

۶۶۴۹۲۶۹۳

تله-فاکس: ۶۶۴۹۵۲۰۸

نشانی وب سایت:

www.hoos.com

وب سایت فارسی:

http://farsi.hoos.com

پست الکترونیکی:

hoos@inbox.com

چاپ: چاپ سبز آرنگ

## در این شماره

- ۲ در صفحات ارمنی این شماره
- ۳ ارمنستان برای سومین بار قهرمان المپیااد جهانی شطرنج شد
- ۴ آزادی رامیل صفروف، قطع روابط دیپلماتیک ارمنستان-مجارستان  
تورج خسروی
- ۵ سفیر ارمنستان: عفو صفروف گامی در جهت خدشه دار کردن مذاکرات صلح است
- ۶ دبانا آبکار: نویسنده، فعال اجتماعی، دیپلمات  
آرا قازاریانس
- ۷ انتشار کتاب مجیدیه جنوبی در آینه تاریخ
- ۸ نمایشگاه نقاشی های تالین هاکیوبیان در باشگاه آارات  
آنی قلیچیان
- ۱۰ گرگوار نارگاتسی، مولف فغان نامه  
آزاد ماتیان
- ۱۳ داستان: عید آپاشی  
کاترین یعقوبی

## بخش ارمنی

- ۳ بازتاب های عفو صفروف  
گوهار آبراهامیان
- ۴ علی یف سرکیسیان را در وضعیت آچمز قرار داد  
داویت مگردچیان
- ۴ روابط ارمنستان-مجارستان  
گایانه آبراهامیان
- ۶ درباره ضرورت باز نویسی و حتی ابطال آیین نامه حوزه آرامنه اصفهان  
گروهی از روشنفکران جلفای اصفهان

## گیومری ایروان کوچک نیست

ر.ص.

- ۱۰ آنانیکیان نقاش گیومری
- ۱۰ تاریخ گیومری
- ۱۲ موقعیت جغرافیایی گیومری
- ۱۳ گالوست گلبنگیان کیست؟
- ۱۵ از گذشته تئاتر جلفای اصفهان: گریگور داوتیان  
نیکید میرزیانانس
- ۱۷ ادبیات صلح، سیاست جنگ  
حسین سنایور
- ۱۸ هراس از زشتی ظاهر
- ۱۸ چرا خواب های ترسناک می بینیم؟
- ۱۹ حمام آفتاب درست
- ۲۰ عکس های خانوادگی؟ مطمئنید؟  
ر.ص.
- ۲۲ ورزش  
آرمان در استپانیان

مامیکونیان و همراهانش با چشم‌انداز بیلبوردهای بزرگ آگهی‌های تجارتي و تبلیغات انتخاباتی شهردار آینده شهر، به هم آمیخته است.

**گالوست گلبنگیان نیکوکار بزرگ و مرد بزرگ صنعت نفت**

گالوست گلبنگیان در سال ۱۸۶۹ در محله اسکپوتار شهر استانبول به دنیا آمد. پدرش سرکیس گلبنگیان تاجر فرش بود و به پاس خدماتش به سلطان عثمانی به عنوان مدیر بندر طرابوزان منصوب شد، شهری که پل ارتباطی روسیه و آسیای صغیر بود. سرکیس از این فرصت به دست آمده برای تجارت نفت بین روسیه و امپراتوری عثمانی بهره می‌گیرد و ثروت بزرگی می‌اندوزد. ثروت پدر فرصتی طلایی فراهم می‌کند برای تحصیلات عالیه گالوست در کشورهای اروپایی از جمله فرانسه و انگلستان.

گالوست در سال ۱۸۸۷ کالج سلطنتی لندن را با عنوان مهندس و کارشناس صنعت نفت ترک می‌کند. پدرش او را برای مطالعه معادن نفت باکو به قفقاز می‌فرستد و گالوست نتیجه مطالعات خود را در قالب رساله‌ای درباره فرصت‌های بهره‌برداری از ذخایر نفت خاورمیانه تدوین می‌کند. به این ترتیب او در سن بیست‌ویک سالگی به عنوان یکی از کارشناسان شاخص صنعت نفت شهرتی به دست می‌آورد و از سوی وزیر معادن امپراتوری عثمانی مأموریت می‌گیرد گزارشی درباره امکان بهره‌برداری از چاه‌های نفت امپراتوری عثمانی و بخصوص بین‌النهرین تهیه کند. در همین زمان او با سرمایه اولیه‌ای که پدرش در اختیارش گذاشته بود به عنوان سرمایه‌گذار صنعت نفت نیز وارد میدان می‌شود. در سال‌های بعد از جنگ جهانی نخست در مذاکرات بین شرکت نفت ترکیه و شرکت‌های نفت انگلیسی و فرانسوی نقشی مهم بازی می‌کند و درصدی از مبلغ قراردادها را دریافت می‌کند. او همچنین در سال‌های بعد از انقلاب شوروی، زمانی که دولت نوپای شوروی نیاز مبرمی به ارز خارجی داشت و گنجه‌های موزه ارمنستان را به حراج گذاشته بود، با خرید این آثار سود کلانی به دست می‌آورد.

گالوست گلبنگیان در کارهای خیریه بسیار فعال بود. احداث بیمارستان سورپ پرکیچ در استانبول، و مرمت کلیسای جامع اجمیادزین به همت او انجام



مرگ لنین به لنینکان تغییر نام داد و بعد از استقلال مجدداً نام قدیمی خود را باز یافت. هنوز هم بسیاری از مردم ارمنستان از آن به عنوان لنینکان نام می‌برند. تفاوت دیگر گیومری با ایروان رنگ ساختمان‌های آن است. بر خلاف ایروان که در آن ساختمان‌ها بیشتر از سنگ دوف ساخته شده‌اند و رنگ آخرای بر آن‌ها غالب است، گیومری شهری است تیره. بیشتر ساختمان‌های آن از ماده اولیه خاک سیاه که در دشت‌های اطراف آن فراوان است ساخته شده‌اند. موزه مردم‌شناسی شهر در خانه مسکونی یکی از خانواده‌های ثروتمند شهر در زمانه روسیه تزاری بنا شده است. کوشش شده است شیوه زیست مردم دارای شهر در این موزه بازسازی شود. چیزی که بازدیدکننده شاهد آن است زندگی اشرافی نزدیک به زندگی اقشار ثروتمند اروپا و روسیه است. نمونه‌هایی از اشیاء فلزی و محصولات چرمی صنعت‌کاران شهری در موزه به پیشرفت صنایع قالب‌سازی، آهنگری، خیاطی و کفاشی در شهر گواهی می‌دهد. دیوارهای این موزه به نقاشی‌های رنگ روغن مشهورترین نقاش شهر یعنی هاکوپ آنانیکیان مزین است. این نقاشی‌ها که مانند شهر رنگ تیره بر آن‌ها غالب است، زندگی شهر قدیمی را به تصویر برگردانده‌اند. در میدان مرکزی بهتاور شهر، منظره مجسمه وارتان

**گیومری، ایروان کوچک نیست**  
گیومری دومین شهر بزرگ ارمنستان، در شمال غربی ایروان واقع شده است. گیومری مرکز استان شیراک است و ارتفاع آن از سطح دریا ۱۵۵۰ متر است. رود آخوریان از رودخانه‌های پرآب ارمنستان از کنار شهر می‌گذرد.

در نگاه نخست چنین به نظر می‌رسد که گیومری باید یک ایروان کوچک باشد. اما این شهر از نظر تاریخ و ساختار شهری با ایروان تفاوت جدی دارد. ایروان امروز، شهری است که اساساً در دوران شوروی طراحی و ساخته شده است. بخصوص مرکز آن ابتدا توسط آرشیکتک به نام ارمنی، تامانیان، طراحی و ساخته شده است. در حالی که گیومری در سده نوزدهم و در روسیه تزاری رشد کرده و شکل گرفته است. شهر از سال ۱۹۰۴ جزو خاک روسیه شده و صنعت و تجارت در آن رونق گرفته است. در سال ۱۹۳۷ تزار نیکلای اول سفری به گیومری داشته و از آن پس شهر به نام همسر او آلكساندرا، آلكساندراپول نام گرفته است. در اوائل سده نوزدهم خانواده‌های متعددی از ارمنستان غربی به گیومری مهاجرت کردند و به سبب ورود آن‌ها جمعیت شهر رو به فزونی نهاد و تجارت در آن رونقی بیشتر گرفت. در اواخر سده نوزدهم آلكساندراپول با راه‌آهن به ایروان و تفلیس متصل بود. آلكساندراپول در دوران حکومت شوروی و بعد از



## برای سومین بار ارمنستان قهرمان المپیاد جهانی شطرنج شد

در رقابت‌های جهانی المپیاد شطرنج در استانبول ترکیه، تیم شطرنج ارمنستان توانست در میان ۱۵۰ کشور شرکت‌کننده مقام نخست را به خود اختصاص دهد. این سومین مدال طلائی است که ارمنستان در مسابقات المپیاد شطرنج به دست می‌آورد. المپیاد شطرنج جهان توسط فدراسیون جهانی شطرنج (فیده) هر دو سال یک بار برگزار می‌شود. چهارمین دور این مسابقات از ۲۷ اگوست تا ۱۰ سپتامبر ۲۰۱۲ (۶ تا ۱۹ شهریور ۱۳۹۱) در استانبول برگزار شد.

در دور تعیین‌کننده رقابت‌ها که در روز یکشنبه ۹ سپتامبر برگزار شد، تیم ارمنستان به مربی‌گری آرشاک پطروسیان و با مشارکت بازیگر شماره دو فیده جهان، لئون آرونیان، توانست با ۲۰۵ امتیاز در برابر ۱۰۵ امتیاز، تیم مجارستان را شکست دهد و با ۱۹ امتیاز در یازده دور، به مقام نخست دست پیدا کند. امتیاز تعیین‌کننده را سرگئی موسسیان که روی تخته دوم با مهره‌های سفید بازی می‌کرد برای تیم به دست آورد.

تیم روسیه هم که آلمان را سه به یک شکست داده بود ۱۹ امتیاز داشت، اما ارمنستان به دلیل امتیازات دیگر، برنده نهایی مسابقات اعلام شد. اوکراین که چین را سه به یک شکست داده بود مقام سوم را کسب کرد. این سومین مقام قهرمانی شطرنج جهان در تاریخ ارمنستان مستقل است. پیش از این در سال‌های ۲۰۰۶ و ۲۰۰۸ ارمنستان در تورنامنت‌های تورین و درسدن نیز به مقام نخست دست یافته بود.



گرفت. همچنین با تأسیس بنیاد گلبنگیان و با اعطای بورس تحصیلی به دانشجویان مستعد ارمنی در سراسر جهان، کمک مهمی به افزایش سطح تحصیلات ارمنه کرد. گلبنگیان سال‌های آخر زندگی خود را در لیبسون پایتخت پرغال گذراند. در سال ۱۹۵۵ در هتلی که سال‌های آخر حیاتش را در آن زیسته بود با زندگی وداع گفت. پیکرش در کلیسای سورپ ساریکیس لندن که به هزینه او احداث شده بود به خاک سپرده شد.

## فرازی دیگر از تاریخ تأثر ارمنه جلفا: زندگی کریگور داوتیان

گریگور داوتیان که در سال ۱۹۲۴ در جلفای اصفهان به دنیا آمد و در سال ۱۹۵۵ در همان شهر از دنیا رفت از چهره‌های تأثری مشهور این شهر است که در عمر کوتاه خود با بازی در ده‌ها نمایش و به سبب نواختن ماندولین، بانجو و کلارینت در یاد جلفاییان مانده است. کریگور از کودکی از بیماری قلبی - عروقی رنج می‌برد، با وجود این با شور تمام به کار نمایش و موسیقی پرداخت. بازی او در نقش حسن پینه‌دوز در نمایش‌نامه آدم اهل کیف کیفش را می‌کند و آواز او با همراهی ماندولینی که خودش می‌نواخت در یادها زنده است.

# آزادی رامیل صفروف؛ قطع روابط دیپلماتیک ارمنستان - مجارستان

تورج خسروی



رامیل صفروف، افسر ارتش جمهوری آذربایجان، در سال ۲۰۰۴ در دوره‌ای به نام برنامه «همکاری برای صلح» که ناتو در بوداپست برگزار کرده بود، گورگن مارکاریان، افسر ارمنی را که در این برنامه هم‌دوره‌ایش بود در حالت خواب به قتل رسانده بود. او که به طور صریح به جرم خود هم اعتراف کرده از سوی دادگاه بوداپست به حبس ابد (به مدت ۳۰ سال) بدون حق عفو، محکوم شده بود. اما مقامات مجارستان پس از هشت سال در روز ۳۱ آگوست سال جاری (۱۰ شهریور) صفروف را طبق کنوانسیون تبادل مجرمان، و همچنین توافق نامه‌های فی مابین با ج. آذربایجان، به این جمهوری تحویل دادند که بقیه دوران محکومیتش را در کشور خود به سر ببرد.

اما پس از استرداد وی، الهام علی‌یف رئیس‌جمهور آذربایجان بلافاصله او را عفو کرد و به او ارتقای درجه و عنوان قهرمان ملی داد. سرژ سارکسیان، رئیس‌جمهور ارمنستان، این عمل دولت مجارستان را غیر قابل قبول و محکوم دانست و قطع روابط دیپلماتیک و تماس‌های رسمی با این کشور را اعلام کرد. رئیس‌جمهور ارمنستان در ادامه سخنان خود اظهار کرد: «مجارستان و جمهوری آذربایجان با این اقدام خود زمینه مناسبی برای تکرار چنین جنایاتی فراهم کردند. آن‌ها با این اقدام خود ثابت کردند جنایت انجام گرفته با انگیزه‌های نفرت قومی و مذهبی می‌تواند بدون مجازات بماند. این کار به اهداف برنامه‌ی همکاری برای صلح ضربه جدی وارد خواهد کرد و امنیت منطقه قفقاز جنوبی را به طور جدی به مخاطره خواهد انداخت». به علاوه وی این اقدام را نتیجه معامله پنهانی میان مجارستان و جمهوری آذربایجان دانسته است.

اما روپرت کوچاریان، رئیس‌جمهور سابق، نیز نسبت به این مسأله بی‌تفاوت نبوده و دفتر وی اعلامیه‌ای صادر کرده که در آن آمده است: «اگر معلوم شود که واقعا جمهوری آذربایجان مقامات دولتی بوداپست را فریب داده‌اند و خودشان در این موافقت جرمی ندارند، تنها جواب قانع‌کننده‌ای که مجاری‌ها می‌توانند بدهند، به رسمیت شناختن

به نظر می‌رسد مقامات مجاری با توجه به شناختی که از دولت جمهوری آذربایجان دارند وقوع چنین عملی را پیش‌بینی می‌کردند و برای سرپوش نهادن بر آن، موازین بین‌المللی را دستاویز قرار داده‌اند. شاید اظهارات لازلو بوربلی، مدیر آژانس دولتی مدیریت بدهی‌های مجارستان، که از تمایل جمهوری آذربایجان برای خرید اوراق قرضه دولت مجارستان به ارزش سه میلیارد یورو خبر داده، جواب سؤال ما را بیشتر روشن کند. زیرا این امر موجب کاهش وابستگی مجارستان به صندوق بین‌المللی پول خواهد شد. اگر صحت این معامله تأیید شود، وجه بین‌المللی مجارستان به شدت آسیب خواهد دید و به علاوه به دلیل عدم اعتماد نسبت به ارزش اوراق قرضه آن، ضرر هنگفتی به اقتصاد این کشور وارد خواهد آمد. به علاوه روشن خواهد شد که علی‌یف برای «قهرمان» نامیدن یک قاتل هزینه هنگفتی را صرف کرده است تا در انتخابات ریاست جمهوری آینده از آن برای کسب حمایت و آرای ملی‌گرایان افراطی استفاده کند.

استقلال جمهوری قره‌باغ است». آندرس فوگ راسموسن، دبیر کل ناتو، که طی سفر منطقه‌ای در ایروان به سر می‌برد، اعلام کرده است: «من از تصمیم آذربایجان مبنی بر عفو صفروف، عمیقاً نگرانم. حادثه فاجعه‌آمیز و وحشتناکی که هشت سال پیش اتفاق افتاد جنایتی بود که نمی‌تواند ستایش شود. تصمیم آذربایجان، اعتماد موجود را سست کرده و به صلح و آشتی کمک نمی‌کند».

وی در ادامه سخنان خود راجع به بحران قره‌باغ گفته است: «شروع جنگ برای حل مسأله قره‌باغ نه تنها موجب کشته شدن جوانان و خسارات اقتصادی و سیاسی می‌شود بلکه باعث به خطر افتادن پیشرفت طبیعی منطقه می‌شود. شروع دوباره جنگ نه به نفع ناتو است نه به نفع شما». اما باید پرسید با توجه به خصومت دو کشور ارمنستان و جمهوری آذربایجان، نقض آتش‌بس‌های مکرر در نقطه صفر مرزی قره‌باغ و تهدیدهای علی‌یف به حمله نظامی برای باز پس‌گیری قره‌باغ و همچنین علی‌رغم تذکر مقامات ارمنی به عدم استرداد صفروف، آیا می‌توان پذیرفت که دولت مجارستان نمی‌دانست برگرداندن صفروف باعث آزادی وی خواهد شد؟

# سفیر ارمنستان در تهران: عفو صفروف از سوی دولت آذربایجان گامی در جهت خدشه‌دار کردن مذاکرات صلح است



خبرگزاری فارس: سفیر جمهوری ارمنستان در تهران گفت: عفو قاتل افسر ارمنستانی از سوی رئیس‌جمهور آذربایجان گامی در جهت خدشه‌دار کردن روند مذاکرات بین دو کشور است.

را از دست بدهد و این برای ما بسیار مهم است. وی در مورد روابط کشورش با دولت ترکیه گفت: در ابتدای روی کار آمدن حزب عدالت و توسعه، قراردادهایی بین دولت‌ها به امضا رسید که از سوی مجالس دو کشور تأیید نشد. در ادامه نیز دولت ترکیه، تحت نفوذ آذربایجان، از قرار اولیه برای پیش شرط قائل نشدن، عقب‌نشینی کرد.

وی عنوان کرد: ما برای رفع تمامی مشکلات با همسایگان خود و ایجاد ارتباط با آن‌ها آماده هستیم و در این راستا گام‌های لازم را برمی‌داریم.

سفیر ارمنستان در ایران در مورد روابط کشورش با تهران گفت: روابط در سطح بسیار خوبی جریان دارد و این را می‌توانم بگویم که ایران در منطقه تنها کشوری است که ارمنه در آن با آزادی کامل و آرامش زندگی می‌کنند. حتی آثار باستانی آن‌ها در ایران محافظت می‌شود و آن‌ها برای انجام فرایض دینی خود آزادی کامل دارند.

گریگور آراکلیان در خصوص همکاری‌های آینده بین دو کشور عنوان کرد: به زودی پروژه مشترک احداث نیروگاه روی رودخانه ارس آغاز خواهد شد. همچنین ماه آینده یازدهمین کمیسیون مشترک ایران و ارمنستان در ایروان به ریاست نامجو، وزیر نیروی ایران، برگزار خواهد شد.

منبع: خبرگزاری فارس

نفتی آذربایجان تسلیم و رامیل صفروف را به آذربایجان تحویل داد ولی رئیس‌جمهور آذربایجان صفروف را در همان روز ورود عفو کرد.

وی تصریح کرد: دولت ما روابط دیپلماتیک خود را به نشانه اعتراض با دولت مجارستان به حالت تعلیق درآورده، هر چند هنوز دولت مجارستان در این خصوص عکس‌العملی نشان نداده است.

سفیر ارمنستان در تهران در خصوص عکس‌العمل دیگر کشورها گفت: فقط دولت آمریکا از این موضوع اظهار نگرانی کرده است.

گریگور آراکلیان در خصوص اختلافات آذربایجان و ارمنستان بر سر قره‌باغ گفت: مذاکرات گروه مینسک همچنان ادامه دارد و تا امروز آتش‌بس رعایت شده است، اما این اقدام دولت آذربایجان نشان می‌دهد آن‌ها تمایلی به ادامه مذاکرات ندارند و تحمل‌ناپذیری خود را نسبت به ملتی که حق زیستن دارد ابراز می‌کنند.

سفیر ارمنستان در ایران افزود: اقدام دولت آذربایجان برای عفو و تقدیر از سرباز قاتل و قهرمان‌سازی از وی، گامی در جهت خدشه‌دار کردن روند مذاکرات بین دو کشور است.

گریگور آراکلیان در پاسخ به سؤالی در خصوص اقدامات ایران در برخورد با مناقشه قره‌باغ گفت: در سال ۱۹۹۲ ایران به عنوان اولین کشور پیشنهاد میانجی‌گری داد. در آن زمان وساطت ایران باعث شد مناقشه قره‌باغ برخلاف شعارهای دولت آذربایجان که آن را جنگ بین مسلمانان و مسیحیان مطرح می‌کرد، جنبه مذهبی خود

به گزارش خبرنگار سیاست خارجی خبرگزاری فارس، پیش از ظهر امروز، گریگور آراکلیان سفیر ارمنستان در تهران، در جمع خبرنگاران با اشاره به خبر تعلیق رسمی روابط دیپلماتیک بین کشورش و دولت مجارستان اظهار کرد: در پی استرداد زندانی آذربایجانی که برای قتل تبعه ارمنی در بوداپست به حبس ابد محکوم شده بود، دولت ارمنستان به نشانه اعتراض به این اقدام مجارستان که آن را نوعی نقض قوانین بین‌المللی می‌داند، روابط دیپلماتیک خود را در سطوح مختلف با این کشور به حالت تعلیق درآورد.

سفیر ارمنستان گفت: در ۱۹ فوریه ۲۰۰۴، رامیل صفروف، نظامی آذربایجانی که در کلاس‌های زبان انگلیسی برگزار شده از سوی ناتو در چارچوب برنامه «همکاری برای صلح» در بوداپست شرکت کرده بود، گورگن مارکاریان افسر نیروهای مسلح جمهوری ارمنستان را که در همان کلاس‌ها شرکت داشت، در خواب با تبر به قتل رساند.

وی افزود: پس از دو سال بررسی این پرونده در دادگاه شهری بوداپست در ۱۳ آوریل ۲۰۰۶ صفروف به اشد مجازات قانون مجارستان یعنی حبس ابد (با حق عفو تنها پس از ۳۰ سال) محکوم شد.

گریگور آراکلیان گفت: با وجود بی‌طرفی دادگاه شهر بوداپست در مقابل تلاش‌های دولت آذربایجان برای تجدید نظر، وی پس از هشت سال، ۳۱ اوت ۲۰۱۲ آزاد شد و دولت مجارستان در مقابل دلارهای

# دیانا آبکار

## نویسنده، فعال اجتماعی، دیپلمات (۱۸۵۹-۱۹۳۷)

آرا قازاریانس



درباره وضعیت ارمنی‌ها در امپراتوری عثمانی نوشت با این هدف که دنیا را آگاه کند. و در این تلاشش، بر وظیفه اخلاقی غرب برای نجات ملت ارمنی از نابودی در طول جنگ جهانی اول تأکید می‌کرد.

دیانا تا سال ۱۹۲۰ بیش از ۹ کتاب نوشته بود که همه به نسل‌کشی ارمنی، روابط بین‌المللی و تأثیر امپریالیسم بر امور جهان، و صلح جهانی اختصاص داشت. این شامل نخستین رمانش، *سوزان*، هم می‌شد که در ۱۸۹۲ در کوبه منتشر شد و به دنبال آن *داستان‌های خانگی جنگ*.

بعدهی که در طول جنگ ۱۹۰۵ به ژاپن نوشته شد به مردم ژاپن تقدیم و منافع فروشش به صلیب سرخ ژاپن واگذار شد. کارهای دیگرش *حقیقت کشتار ارمنی‌ها* (۱۹۱۰)، *ارمنستان خیانت دیده*، و به *نام خودش* (۱۹۱۱). *صلح و بدون صلح* (۱۹۱۲)، و *مسئله صلح* (۱۹۱۲) بود که در نشریات آمریکایی از جمله در *شیکاگو نیوز* و *بوفالو نیوز* تقدیماتی جنجالی دریافت کرد. به دنبال این‌ها کتاب‌های دیگرش *شیطان بزرگ* (۱۹۱۴)، *بر صلیب امپریالیسم اروپایی ارمنستان* به *صلیب کشیده می‌شود* (۱۹۱۸) چاپ شدند.

فعالیت دیانا آبکار به طور خاص بر پناهنده‌گان و بازمانده‌گان نسل‌کشی که توانسته بودند به ژاپن بروند متمرکز بود. خاطرات پناهنده‌گان آن دوره دلیل اشتیاق و ایثار و خیرخواهی بدون شرط او بود. «این زن فوق‌العاده تأثیر شگفتی داشت، به خارجی‌های فقیر

در طول تاریخ، زنان ارمنی با مشارکت چشم‌گیر در حیات فرهنگی و مدنی ارمنستان و دیاسپورا، در امور مربوط به ملت خود نقشی تأثیرگذار بازی کرده‌اند. در تاریخ پرتلاطم ارمنی‌ها در قرن بیستم، دیانا آبکار، کنسول افتخاری نخستین جمهوری ارمنی در ژاپن، با داستان زندگی‌اش که زبان‌زد و مشهور است، نوشته‌های قدرتمندش، و انگیزه‌های انسانی‌اش جایگاهی یکتا دارد.

او در ۱۲ اکتبر ۱۸۵۹ در برمه به دنیا آمده و کوچک‌ترین فرزند از هفت فرزند خانواده آبکار بود. پدرش، هوانس آبکار، از نخستین نسل هندی-ارمنی بود که در جوانی با پدر و مادرش از جلفای ایران به این‌جا مهاجرت کرده بود. مادرش آوت، از خانواده‌ی تادئوس ک. آوتوم شیراز بود. دیانا در کلکته بزرگ شد، و در مدرسه‌ی یک صومعه تحصیل کرد. او در تکلم به زبان‌های ارمنی و انگلیسی و هندی بسیار روان بود.

راه آسیای جنوبی و شرق دور گسترش داد. فعالیت‌های آن کشتیرانی، سرمایه‌گذاری در واردات و صادرات، و کشت برنج بود.

زوج آبکار در ۱۸۹۱ به ژاپن رفتند و در یوکوهاما مستقر شدند. پنج فرزند آوردند که سه تای آن‌ها زنده ماندند. نخستین فرزند آن‌ها، رز، در ۱۸۹۰ در هند متولد شد. مایکل و دومین دخترشان روت، در ۱۸۹۱ و ۱۸۹۶ در ژاپن متولد شدند. دیانا بعد از مرگ ناهنگام شوهرش در ۱۹۰۶، بار سنگین اداری کار همسر و بزرگ کردن سه فرزند را به دوش گرفت. با گذشت زمان، پسرش تجارت را به عهده گرفت و دیانا توانست به ادبیات و کارهای انسان‌دوستانه و دیپلماتیک خود برسد. با نشریات زیادی همکاری می‌کرد؛ از جمله ارمنستان، تبلیغ ژاپن، و شرق دور. بسیار زیاد

دیانا با مایکل آبکار ازدواج کرده که او هم ریشه‌اش به جلفای برمی‌گشت و در ۱۸ ژوئن ۱۸۸۹ در رانگون متولد شده بود. مایکل از نسل خانه‌ی آبکار بود که توسط آراتون (۱۷۷۹-۱۸۶۳) و گرگوری (۱۷۹۵-۱۸۴۷) تأسیس شد. آبکار و کمپانی که ابتدا در بمبئی بنا گذاشته شده بود بعدها به کلکته منتقل شد و فعالیت‌های





## نمایشگاه نقاشی تالین هاکوپیان در باشگاه آرارات



می‌کردم، اما بعد از آن رنگ و روغن و اکریلیک را تجربه کردم که با توجه به سازگاری بیشتر اکریلیک با روحیه‌ام، آن را برای ادامه کار انتخاب کردم. در حال حاضر در کنار اکریلیک از ماژیک و روان نویس هم استفاده می‌کنم.

در بیشتر موارد از موجودات دریایی مانند پری دریایی، سنجاچک و مهمتر از همه اسب آبی در تصویرسازی‌هایم استفاده می‌کنم.»

تالین در دو نمایشگاه گروهی و سه نمایشگاه انفرادی کارهایش را به نمایش گذاشته است و همچنین در مسابقه نقاشی که به مناسبت ۲۴ آوریل برگزار شده بود دو اثر او به عنوان کارهای برتر انتخاب شده است.

اساتید دانشگاهی‌اش نظیر استاد نامغ در رنگ،

ساعت هشت شب شنبه ۴ شهریور بعد از سپری کردن ترافیک سنگین اتوبان های تهران به باشگاه آرارات رسیدم تا از کارهای تالین هاکوپیان دیدن کنم.

در تمام کارهایش گویا زندگی درون آب را از دید او می‌دید. با تصویرسازی‌هایی به سبک سورئال.

ترکیب بندی، شخصیت و نوع پیش‌هایی که در تصویرسازی‌هایش استفاده کرده بود شباهتی به کارهای کلیمت داشت.

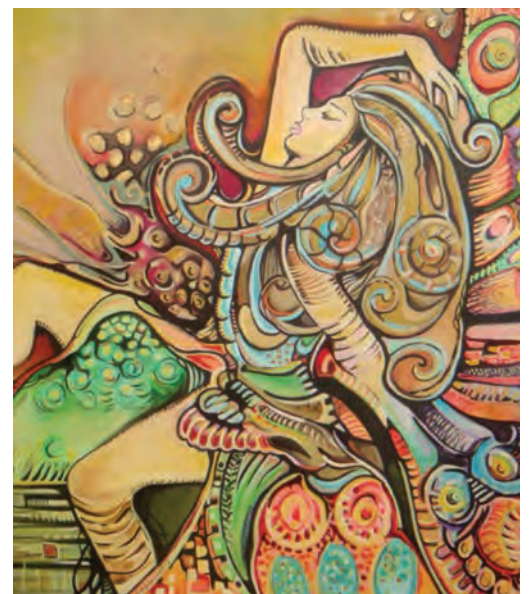
تالین متولد ۱۳۶۲ و فارغ‌التحصیل دانشگاه آزاد هنر و معماری است. از او در مورد خودش و فعالیت‌های هنری‌اش سوال کردم. پاسخ داد: «در ابتدای کار بیشتر با زغال و مداد رنگی کار





استاد ندایی و استاد اطمینانی در طراحی، و استاد جُدی، نقش مهمی در پیشرفت او داشتند. مهم‌تر از همه او موفقیتش را مدیون پدرش بوده که مشوق همیشگی‌اش بوده است.

آنی قلیچیان



## بخشی از کتاب بررسی تطبیقی مضمون بازگشت به اصل در ادبیات عرفانی جهان

کتاب بررسی تطبیقی مضمون بازگشت به اصل در ادبیات عرفانی جهان که به پاییز سال گذشته به چاپ دوم رسید، مجموعه‌ای است برای معرفی نویسندگان عارف فرهنگ‌های گوناگون مانند امرسون، مولوی، ابن عربی، بلیک و وینیی. فصلی از این کتاب نیز به گرگوار نارگاتسی، عارف ارمنی سده‌های میانه اختصاص یافته است. فصل مربوط به نارگاتسی را آزاد ماتیان، استاد زبان و ادبیات ارمنی دانشگاه اصفهان، نوشته است. کتاب بررسی تطبیقی... توسط انتشارات دانشگاه اصفهان در ۳۳۸ صفحه منتشر شده است.



آزاد ماتیان شرایط اجتماعی دوران زندگی نارگاتسی و اندیشه‌های او درباره موقعیت انسان در عالم هستی و رابطه او با خداوند را به رشته تحریر کشیده است. ماتیان چند دفتر شعر به زبان ارمنی دارد و اشعار حافظ و خیام را به ارمنی برگردانده است. او کتاب مهم گرگوار نارگاتسی به نام *فغان‌نامه گرگوار* را به نثری شیوا فارسی برگردانده است. گفتنی است کتاب یادشده در اصل به زبان ارمنی کهن نوشته شده و ماتیان برای ترجمه آن از متن اصلی کتاب و ترجمه‌های آن به زبان ارمنی نوین استفاده کرده است.

آن چه در زیر می‌خوانید گزیده‌ای است از نوشته‌ی ماتیان در کتاب *بررسی تطبیقی...* که به زندگی و آثار نارگاتسی می‌پردازد.

# گرگوار نارگاتسی

## مؤلف فغان نامه

### آزاد ماتیان

گذشت و پدرش خسرو، سرپرستی او و برادر بزرگ ترش هوانس را به آنانیا نارگاتسی عموی همسر متوفی خود، از راهبان سرشناس وانک نارک سپرد و خود نیز لباس روحانیت به تن کرد و به مقام اسقفی رسید. به این ترتیب کودکی و بلکه به واقع تمامی عمر گرگوار در دیر نارک سپری شد اما آوازه تقوی و تقدس او به مرور در سراسر سرزمین ارمنستان پیچید و نامش به عنوان بزرگ ترین شاعر و ادیب قرون میانه در تاریخ ادبیات کهن سال ارمنی و نیز در ذهن نسل های آینده به ثبت رسید. از جزئیات زندگی نارگاتسی اطلاع چندانی در دست نیست ولی از همان مختصری که به صورت مکتوب یا در شکل روایات عامیانه متعدد باقی مانده کاملاً مشهود است که معتکف بزرگ دیرنارک حتی در خلوت و تنهایی عظیم خویش از تعقیب و تهدید عمال تفتیش عقاید در امان نبوده و از محاکمه ای که عده ای از امرا و علما به اتهام ارتداد و فرقه گرایی برای وی ترتیب داده بودند به طرز معجزه آسا جان به در برده است. قابل ذکر است که هم پدرش خسرو آندزواتسی و استاد و ولی او آنانیا نارگاتسی از جانب جاثلیق اعظم وقت به ارتداد و فرقه گرایی متهم و به نوشتن اعتراف نامه و دفاع از ارتدکس بودن خود وادار شده اند. البته آثار باقی مانده از گرگوار نارگاتسی هیچ گونه انحراف اصولی را از مبانی فقهی کلیسای مسیحی ارمنی نشان نمی دهند، برعکس رساله مفصلی به قلم او در محکومیت فرقه باقی مانده است که قبلاً به برخی مطالب اشاره شد. ولی از شواهد فوق و بسیاری شواهد دیگر چنین بر می آید که روزگار او تمامی مشخصات یک دوران گذر و دگرگونی را داراست و در چنین زمانهای هیچ اهل خرد و هیچ جوای حقیقتی از خطر ابهام و افترا در امان نیست و این تضاد نیست که در فغان نامه نارگاتسی کلمه مفتری کرارا مترادف شیطان آمده است. اما آنچه موجب شهرت نارگاتسی بین عموم ارمنه شده آن است که وی یکی از قدسیین کلیسای ارمنی است که کتابش بعد از کتاب مقدس بزرگ ترین کتاب مذهبی ارمنه محسوب می شود و این قوم قرن ها به قدرت اعجاز آمیز این کتاب در معالجه امراض روحی و جسمی بیماران ایمان داشتند، چنان که آن را بر بالین بیماران قرائت کرده و زیر سر آنان قرار می دادند. روایات عامیانه نیز که درباره او سینه به سینه نقل گشته و نام او را در دل های عارف و عامی زنده داشته است حکایت از کرامات متعدد او دارد.

### آثار نارگاتسی

فغان نامه گرگوار که در ادبیات ارمنی به نارک معروف است و توسط آزاد ماتیان به فارسی ترجمه شده آخرین اثر نارگاتسی و بزرگ ترین اثر اوست. به غیر از این کتاب مناجات آثار دیگری از وی برجای مانده که از آن جمله تأویل غزل های حضرت سلیمان، چند نوشته ی مذهبی در مدح صلیب، کلیسا و غیره و مهم تر از این ها مجموعه بسیار زیبا و ارزشمند نغمه ها و گنج ها که از شاهکارهای شعری ادبیات قرون میانه ارمنی محسوب می شود را باید نام برد. آن چه این گروه از اشعار نارگاتسی را از شعر ماقبل خود متمایز و برجسته می کند ویژگی های خلاقیت فردی و مهارت های بی سابقه کلامی است. این اشعار همگی نمایانگر تجربه ای کاملاً شخصی و اصیل اند که با جوششی بی مهار، قالب و کلیشه های خشک و متداول ادبیات آیینی را در هم ریخته، واکنش های بکر و بی واسطه انسان زنده را در برابر شگفتی های عالم به نمایش می گذارند. فغان نامه گرگوار مجموعه ای است از راز و نیازهای عارفانه که در قالب مناجات نگاشته شده اند و از این نظر این کتاب در متن یک سنت دیرپا و عالم گیر قرار می گیرد که نمونه های آن را در ادبیات عرفانی همه اقوام و ادیان کم و بیش می توان یافت و بارزترین نمونه همانا زوبر داوود است که نارگاتسی



گرگوار نارگاتسی شاعر و عارف قرن دهم ارمنی است. کتاب فغان نامه نارگاتسی بزرگ ترین اثر ادبی قرون میانه ارمنی محسوب می شود و تاکنون به چندین زبان زنده دنیا ترجمه شده و مورد توجه محققین قرار گرفته است. فغان نامه گرگوار مجموعه ای است از راز و نیازهای عارفانه با خداوند. انسان نارگاتسی خود را مسؤول تمامی گناهان نوع بشر از اولین انسان تا آخرین آنان می داند، و باور دارد به کفار همین گناهان از اصل خویش یعنی از ذات خداوندی به دور افتاده و به وادی رنج و عذاب تبعید شده است. پس بر او واجب است که با اعتراف و توبه دست استغاثه به سوی آفریدگار برافرازد و با امید به رحمت بیکران وی به بازگشت به سوی معبود و وحدت با وی امیدوار گردد. برای بررسی مضمون بازگشت به اصل نارگاتسی لازم است قبلاً به زندگی و آثار او و نیز به اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی زمان او اشاره شود و سپس مهم ترین اثر باقی مانده از این شاعر عارف با عنوان فغان نامه گرگوار تجزیه و تحلیل، و مضامین عرفانی و ویژگی های ساختاری و سبکی اثر بررسی و با ادبیات مسیحی و اسلامی مقایسه شود.

### زندگی نارگاتسی

گرگوار نارگاتسی، طبق شواهد قریب به یقین در سال ۹۵۱ میلادی در یکی از روستاهای سواحل جنوبی دریاچه وان (اکنون در ترکیه) متولد شد و در سال ۱۰۰۳ چشم از جهان فرو بست. مادرش اندکی پس از تولد گرگوار در



که به تأثیر ادبیات عرب بر هنر گرگوار نارگاتسی اشاره نموده و آن را امری مشهود دانسته است. اسقف گیود قازاریان، محقق دیگر ارمنی، نیز صنعت شعری نارگاتسی را تماماً شرقی و متأثر از فنون بلاغی عربی - فارسی می‌داند. همچنین ژان مصریان در مقدمه مفصلی که بر ترجمه *فغان نامه گرگوار* به زبان فرانسه نگاشته است، عقیده دارد که تاکنون به مسأله تأثیر ادبیات عرب و اسلامی بر ادبیات ارمنی در

قرون میانه کم‌تر توجه شده است و خود با ذکر شواهدی، به ارتباط نزدیک گرگوار ماگیستروس ادیب و سیاست‌مدار قرن یازدهم ارمنی، با امیرزادگان عرب، منوشه و ابراهیم، اشاره می‌کند. لازم به ذکر است کاربرد قافیه در شعر ارمنی به توسط همین شخص و با تأثیر از ادبیات عرب مرسوم گشته است. مصریان خود عقیده دارد گرگوار نارگاتسی اگر چه به شعر مقفی دست نیافته (وی تنها در یکی از گفتارهای *فغان نامه*، قافیه را به کار برده و آن را تقلید از زاری و شیون‌های عامیانه ذکر می‌کند) ولی در سراسر *فغان نامه* از نثر مسجع با استادی کامل استفاده کرده، که این امر را بدون شک باید به تأثیر ادبیات عرب و ایرانی نسبت داد. اما مشترکات تنها به شباهت‌های صوری محدود نمی‌شود. خواننده فارسی *فغان نامه گرگوار*، بدون شک متوجه شباهت‌های آشکار این اثر با مناجات‌نامه‌های مشهوری چون *صحیفه سجادیه* و *مناجات‌نامه* خواجه عبداً انصاری و دیگران خواهد شد. این سوگ‌نامه، سرشار از تعبیرها و اشارات متعددی از کتب مقدس عهد عتیق و عهد جدید است که البته برای نویسندگان مسیحی امری طبیعی است، اما نکته قابل توجه که اسقف گیود قازاریان هم به آن اشاره دارد، شباهت مضامین و تصاویری است که در گفتار نهم بند الف *فغان نامه*، و آیه ۳۷ سوره لقمان از *قرآن کریم* مشاهده می‌شود که مشکل بتوان آن را امری تصادفی به شمار آورد. «و اگر همه درختان روی زمین قلم شوند و دریا مرکب و هفت دریای دیگر به مددش بیایند، سخنان خدا پایان نمی‌یابد و خداوند پیروزمند و حکیم است». نارگاتسی از این تصویر برای اشاره به کثرت گناهان خویش استفاده کرده است. «زیرا اگر دریایی را جوهر کنم و دشت‌های پهناور را همچون کاغذ بگسترانم و از تمامی نهای بیشه‌زاران قلم‌ها سازم تنها جزئی از اعمال ناصواب خویش را نتوانم نگاهشت. و اگر تمامی کاج‌های لبنان را تصرف کرده شاهین ترازو سازم و کوه آرات را در کفه عدالت قرار دهم، با گناهان من برابری نتوانند کرد» (گفتار نهم، ص ۴۷). *فغان نامه گرگوار* پیوسته مورد توجه محققان و نویسندگان ارمنی بوده و به دفعات متن اصلی آن که به زبان قدیم ارمنی گرابار است به ارمنی معاصر برگردانده شده است. همچنین این کتاب به طور کامل یا قطعاتی از آن به زبان‌های فرانسه، انگلیسی، روسی، ایتالیایی، ترکی، عربی، فارسی و غیره ترجمه شده است.

خود، آن‌ها را به عنوان منشا و الهام‌بخش راز و نیازهای خود معرفی می‌کند. هدف از نگارش *فغان نامه*

چنان که اشاره شد، زمانه‌ی نارگاتسی یک دوران بحران و آشفتگی است. یکی از ویژگی‌های چنین دورانی در تاریخ ادیان همانا به وجود آمدن جنبش‌های عرفانی است، چنان که امانوئل آزرتر به درستی اشاره کرده است: «در دوران‌های بحرانی و در زمان بی‌یقینی است که انسان‌ها بیشتر از هر زمان دیگر نگران این مسأله می‌شوند که آیا سرنوشت دژم و پریشان آن‌ها به همین ماجرای زمینی محدود می‌شود، یا این که قادرند از فضای سنگین و مهروموم شده که آن‌ها را احاطه کرده است و آنان را می‌کشد خلاصی یابند». اما ارزش واقعی این دعاها در آن است که نویسنده از تکرار مضامین متداول پای فراتر نهاده و به کاوشی ژرف و صادقانه در اعماق تاریخ روح انسانی دست می‌یازد. او با چراغ پرفروغ ایمان تاریک‌ترین زوایای ضمیر جمعی زمانه را با حساسیتی کم‌نظیر و از درون تجربه‌ای شخصی روشن ساخته خود و دیگران را به اعترافی بی‌ترحم رهنمون می‌سازد. انسان در نظر نارگاتسی گرچه به تمثال خداوند آفریده شده ولی گرفتار دسیسه شیطان گشته و با وی هم‌پیمان شده است و تنها امید رهایی از دام دسیسه‌گر، توبه کردن و امیدوار بودن به رحمت و شفقت خداوند است که در وجود حضرت عیسی تجسم یافته است. انسان نارگاتسی در جست‌وجوی معصومیت ازلی است. انسانی در جست‌وجوی وحدت و آرامش در جهانی آشوب‌زده و ناهنجار. «زندگی در این عالم دریایی است توفانی و روحم در نهاجم مداوم و بی‌لجام امواج در زورق تنم در تلاطم است». انسانی که نارگاتسی تصویر می‌کند مجموعه‌ای است از عناصر متضاد که با یکدیگر پیوسته در جدال و تعارض اند. او در عین حال غول و فرشته است و این تضاد منشاء تمامی رنج‌ها و ناکامی‌های اوست، چرا که تضاد، تردید را می‌زاید و تردید، اراده را سست می‌کند و سستی اراده، انحطاط و سقوط را در پی دارد. اما نارگاتسی از این جدال درونی نمی‌هراسد. او مبارزه را با تمامی وجود خویش می‌پذیرد و با چشمی باز و دلی بیدار، زشتی‌ها را عریان و انسان غافل و راه‌گم کرده را در برابر وجدان خفته خویش قرار می‌دهد. نارگاتسی بر ضعف‌ها و سستی‌های انسان کاملاً آگاه است و می‌داند که کم‌ترین لغزشی ثمره‌ی تمامی کوشش‌های وی را باطل و بی‌اعتبار می‌کند، پس به رحمت و شفقت بی‌پایان مسیحایی امید می‌بندد و به پیروی از معبود خویش عیسی مسیح، تمامی گناهان بشری را به خود نسبت داده از برای همگان طلب آمرزش می‌کند. کتاب نارگاتسی موقعیت انسان را در جهانی آشفته و نابه‌سامان استاندارد باز می‌نماید. انسانی که شاهد از هم پاشیدن ارزش‌های معنوی است و تکیه‌گاهی از برای روح سرگشته خویش نمی‌یابد، به هیچ پیوند و رابطه‌ای دل نمی‌بندد، آتش عشق در وجودش به سردی می‌گراید و شعله شهوت در درونش زبانه می‌کشد. انسانی که بیگانه از خویش و از خدای خویش بی‌اختیار خود را به گردباد هوس‌ها و حوادث سپرده و امید رستگاری را از دست داده است. «دام مستور است و دام‌گذار نامریی. حال ناپایدار است، گذشته مجهول و آینده نیز گمانی بیش نیست. من طبعی بی‌قرار و مرددم، با قدم‌هایی لرزان، افکاری پریشان و رفتاری ناپرهیزکار. شهواتم غالب، تنم گران‌بار از گناه و امیالم دنیا پرستانه». آیا این انسان درمانده و مضطرب، این موجود حیران هراسان تنها انسان قرن دهم است و آیا نارگاتسی همچون بسیاری از فرهیخته‌گان تاریخ، از فاصله یک هزارساله درباره انسان امروز سخن نمی‌گوید؟ در این که آیا نارگاتسی به زبان و ادبیات اسلامی آشنا بوده باشد، شواهدی در دست نیست ولی استیلاي بیش از دویست ساله اعراب بر ارمنستان نمی‌توانست علما و دانشمندان ارمنی را نسبت به فرهنگ اسلامی بی‌تفاوت بگذارد، چنان‌که در موارد بسیاری ما شاهد تبادل فرهنگی بین افراد اهل فن، محافل علمی و همچنین عامه مردم هستیم. لازم به ذکر است که بعضی از محققین ارمنی برخی نوآوری‌های نارگاتسی را نتیجه تماس و تأثیرپذیری او از ادبیات عرب و به ویژه نثر مسجع دانسته‌اند. از جمله آرشاک چوبانیان، محقق و ادیب بزرگ ارمنی، از اولین کسانی است

# عید آب پاشی

کاترین یعقوبی

کسی نشده. مادر تشکر کرد و مبلغی را به عنوان انعام در دستش گذاشت. خیلی خوشحال بود، هم از قبول شدنش با معدل خوب، هم از تعریفی که از او کرده بودند و مهم تر از همه این که به مدرسه جدید می رفت. برای لحظه ای احساس بزرگی کرد. می دانست برای سال جدید باید کتاب هاش را از کتاب فروشی بگیرد. دیگر نیازی نبود منتظر بماند تا کتاب ها از طرف مدرسه توزیع شود. هنوز در حال وهوای مدرسه و کتاب و دفتر بود که صدای راشل را از پشت سرش شنید. راشل بهترین دوست آیلین و یک سال از او بزرگ تر بود. خانه شان ابتدای کوچه ای بود که به صورت میان بر از کوچه ی بغلی به هر دو طرف راه داشت. راشل از پنجره آیلین را صدا زد. او هم با نشان دادن کارنامه اش خبر داد که از کجا می آید. راشل بعد از تیریک، گفت که عصر منتظرش می ماند. آیلین با صدای مادر از راشل خداحافظی کرد. عصر، وقتی دخترها دور هم جمع شدند، از پسرها خبری نبود. معلوم بود که آن روز به کوچه نمی آیند. همیشه روز اولی که کارنامه ها را می دادند پسرها تنبیه می شدند چون اکثرا یا نمرات شان کم بود یا تجدید می شدند. صحبت های آن روز بیشتر در مورد کارنامه و درس و مدرسه بود. راشل از همه ی دخترها یک سال بزرگ تر بود. برای همین آشنایی بیشتری با مدرسه راهنمایی داشت. آرمینه و آدرینه چون به یک مدرسه دیگر می رفتند زیاد وارد بحث نمی شدند ولی گارینه پشت سر هم از راشل سؤال می کرد. راشل هم که احساس بزرگی به او دست داده بود برای آن ها توضیح و تفسیر می کرد و از معلم ها و روش تعلیم و تربیت و خلاصه همه چیز صحبت می کرد. وقتی آلفرد و ادموند به کوچه آمدند، دخترها با دیدن آن دو فهمیدند که بقیه تنبیه شده اند و مادران شان اجازه نمی دهند بیرون بیایند، برای همین شروع کردند به رجزخوانی و تا آن جا که می توانستند اذیت شان کردند. آیلین زیاد موافق این کار نبود، مخصوصا وقتی تعداد پسرها کمتر بود احساس می کرد ناعادلانه است، اما راشل و گارینه دست بردار نبودند. برای این که صحبت ها به دعوا و کتک کاری کشیده نشود، آیلین پیشنهاد داد همه پول هاشان را روی هم بگذارند و از مغازه ی آقای آوانس بستنی بخرند.

خرادماه با چنان شتابی گذشت که آیلین احساس کرد همین هفته پیش بود که کارنامه اش را گرفته. از

بود ولی در عوض قسمت راهنمایی حیاطش بزرگ تر و کلاس هاش پر نورتر بود. از پله های مدرسه که بالا رفتند خانم نونیک، فراش مدرسه، را دیدند. زنی چهارشانه و خشن. زنی که هیچ شباهتی به ظرافت اسمش نداشت. قیافه اش شبیه مردها بود تا زن ها. به نظر آیلین اگر مانتو نمی پوشید و روسری نمی بست با آن چشم های ریز و ابروهای پرپشت، با آن دست های بزرگ و زمخت واقعا یک مرد بود. آیلین هیچ وقت از آن زن خوشش نیامد. هر وقت توی راه روی مدرسه یا حیاط با او روبه رو می شد یک جور ترس و اضطراب به او دست می داد، سعی می کرد راهش را عوض کند. از زندگی اش چیز زیادی نمی دانست، اما شنیده بود روزگار سختی را پشت سر گذاشته. سال ها بعد فهمید نونیک خانم به تنهایی بچه هاش را بزرگ کرده؛ بدون همسر و خانواده، بدون هیچ پشت و پناهی. زنی که به دنبال شوهرش از شهرستانی دور با دو فرزند کوچک به تهران آمده و نه تنها شوهرش را نیافته بود، بلکه مجبور شده بود به خاطر مخارج زندگی، تا پیش از انقلاب در خانه های اعیان و اشراف کار کند و بعد از انقلاب در آن مدرسه. با کمک آشنایان در آن مدرسه مستقر شده، هم زندگی کرده و هم کارهای مدرسه را انجام داده بود. بارها به مادرش گفته بود از آن زن می ترسد، ولی مادر همیشه با خنده گفته بود که آن زن ترس ندارد. نونیک خانم با سلامی گرم، مادر و آیلین را به طرف اتاق مدیر راهنمایی کرد. آیلین با دیدن او لحظه ای فراموش کرد، برای چه کاری آن جا است. به نظرش، آن روز قیافه آن زن زیاد خشن به نظر نمی رسید. شاید چون حداقل سه ماه از دست بچه ها راحت می شد و نفس راحتی می کشید خوشحال بود. با تلنگر مادر، به خود آمد و با صدایی آرام سلام کرد. وقتی مدیر، کارنامه را به دست مادر داد، تنها دیدن مهر قبولی خردامه کافی بود تا ضربان قلبش تا حدودی آرام تر شود. تا زمانی که مادر برای ثبت نام سال آینده و انتقال به مدرسه راهنمایی با مدیر صحبت می کرد، آیلین فرصت را غنیمت دانسته و نگاهی به کل نمرات و معدلش انداخت. شاگرد اول کلاس نشده بود اما نمراتش بد هم نبود. می توانست با خیال راحت به بچه ها و دوستانش قبولی اش را اعلام کند. جلوی در اتاق مدیر، نونیک خانم با صدای زبر و خش دارش قبولی اش را تبریک گفت و از او تعریف کرد و گفت که دختر خیلی خوبی بوده و هیچ وقت باعث آزار و اذیت

آیلین، از صبح خیلی زود بیدار شده بود و منتظر بود تا مادرش، برادر و خواهرش را آماده کند و به خاله آنوش بسپارد تا با هم به مدرسه بروند و کارنامه اش را بگیرند. از شب قبل همه ش در اضطراب به سر برده بود که مبادا نمرات آخر سال را بد آورده باشد. با این که شاگرد زرنگی نبود اما دلش نمی خواست با معدل کم قبول شود. می دانست عصری، که به کوچه برود و بچه ها را ببیند، حتما همه از هم می پرسند معدل شان چند شده، برای همین نمی خواست پیش دوستانش خجالت بکشد. خصوصا پسرها، که، زیاد هم رابطه شان با دخترها خوب نبود و منتظر فرصتی بودند تا آن ها را مسخره کنند و شعرهای مسخره بخوانند. چه قدر از این شعر «پسرا شیرن، مثل شمشیرن، دخترا موشن، مثل خرگوشن» بدش می آمد. هر چند خودش هم کم نمی آوردند و تلافی آن شعرها را سر پسرها در می آوردند. وقتی آن ها فوتبال بازی می کردند، توپ شان را بر می داشتند و به هم پاس می دادند و پسرها را دنبال توپ می کشاندند و دادشان را در می آوردند و یا دروازه شان را خراب می کردند و یا... خیلی کارهای دیگر. فقط بعضی شب ها وقتی تعدادشان زیادتر می شد قایم باشک یا گرگم به هوا یا توپ وسطی بازی می کردند، تا حدودی بین شان صلح بود. موقع بازی توپ وسطی معمولا آیلین، گارینه، سارو، ادموند و آلفرد با هم یار میشدند و گروه دوم راشل و آرمینه، روییک، رافی و آدرینه بودند. این جور مواقع، پسرها بدجوری هوای دخترهای هم تیمی شان را داشتند. آیلین همیشه موقع بازی های دسته جمعی یار ادموند بود. حتی موقع گرگم به هوا بازی، ادموند همیشه به جای بلندی برای آیلین نشان می کرد تا کسی نتواند او را بگیرد. آیلین می دانست ادموند پسر خوبی است، اما وقتی با آلفرد یا سارو است سعی می کند مثل آن ها حرص دخترها را در بیاورد. وقتی مادر آماده رفتن شد آیلین خدا خدا می کرد تا قبل از گرفتن کارنامه با هیچ کدام از بچه ها روبه رو نشود. همه ش دعا می کرد امسال هم با نمرات خوب قبول شود. از در مدرسه که وارد شدند، آیلین احساس کرد الان است که قلبش از سینه اش بیرون بزند. دست هاش یخ کرده بود. ناخودآگاه دست مادرش را گرفت. اگر امسال را با موفقیت قبول می شد، از آن مدرسه لعنتی خلاص می شد. هر چند زیاد هم فرقی نمی کرد، چون مدرسه راهنمایی با یک نرده از دبستان شان جدا شده



شروع کنند. کوچی آن‌ها به خاطر شلوغی در روز عید آب‌پاشی، همیشه پذیرای بچه‌های کوچک پستی، پایینی و یا رویه‌رویی بود. وقتی دخترها و پسرهای دیگر کوچک‌ها می‌آمدند، آن موقع بود که صدای جیغ و خنده و شادی‌شان حتی بزرگ‌ترها را بی‌قرار می‌کرد و آن‌ها را مجبور می‌کرد به بچه‌ها بپیوندند. خوشحالی بچه‌ها در آن روز، بی‌حد و حصر بود. با این که لباس‌هایشان مثل موم به تنش‌شان می‌چسبید و آذیت‌شان می‌کرد، اما باز دنبال خیس کردن هم بودند. بیشترین لذت‌شان زمانی بود که با آب گرم خیس می‌شدند؛ انگار جان دوباره می‌گرفتند و شارژ می‌شدند. آیلین نگاهی به تقویم انداخت. دیگر تقویم هر چه قدر هم لج می‌کرد

بودند. برای آیلین هیچ عید و جشنی لذت‌بخش‌تر از عید آب‌پاشی نبود. همه‌ی اعیاد را دوست داشت؛ عید کریسمس با درخت کاج تزئین شده و کادوهای زیر آن، عید پاک با تخم‌مرغ‌های رنگی، عید چهارشنبه‌سوری و پریدن از روی آتش، و... اما عید آب‌پاشی چیز دیگری بود. آن روز همه در این عید شرکت می‌کردند. حتی بزرگ‌ترها از حیاط خانه‌شان شیلنگ آب را باز می‌کردند تا بچه‌ها راحت‌تر بتوانند آب تهیه کنند. گاهی خودشان هم شرکت می‌کردند و قاطی بچه‌ها می‌شدند. دخترها تصمیم گرفته بودند روز عید از ساعت هفت و نیم صبح در حیاط خانه‌ی آرمینه جمع شوند و با ظرف‌هایی که با خود می‌آوردند آب‌پاشی را

اول تیرماه همه صحبت‌ها درباره جشن آب‌پاشی یا وارتاوار بود. همه‌ی بچه‌ها بی‌صبرانه منتظر آمدن روز جشن بودند. هرچه روزهای خرداد به سرعت گذشته بود، روزهای تیر نمی‌گذشت. انگار تقویم از سر لج نمی‌خواست ورق بخورد و روزها را پیش ببرد. می‌دانست همه‌ی بچه‌ها منتظر عید آب‌پاشی هستند. پسرها بدجوری داشتند نقشه می‌کشیدند. آیلین و دوستانش هم بی‌کار نمانده و سعی می‌کردند از نقشه آن‌ها باخبر شوند. هر روزی که به جشن نزدیک‌تر می‌شدند هیجان و تشویب بچه‌ها بیشتر می‌شد. در تمام آن سال‌ها بچه‌ها در روز جشن از صبح زود تا نزدیکی‌های ظهر همدیگر را خیس کرده و آب‌پاشیده



نمی توانست کاری از پیش ببرد. تاریخ فردا داشت از راه می رسید؛ روز جشن آب پاشی.

\*\*\*

ساعت چهارونیم پنج عصر بود. آن روز قرار بود با بچه ها در مورد آخرین برنامه جشن فردا صبح صحبت کنند. آیلین طبق معمول داشت آماده بیرون رفتن می شد که با صدای گریه مادر سرچاش میخ کوب شد. صدای گریه مادر همه ی خانه را پر کرده بود، مثل آدم های مریض از این اتاق به آن اتاق می رفت و با ناله حرف می زد. بچه ها ترسیده بودند و پدرش سعی می کرد او را آرام کند. هفتق مادر اجازه نمیداد آیلین بفهمد او چه می گوید. اما مثل این که پدرش موضوع

را می دانست که فقط دلداری می داد و سعی در آرام کردن مادرش داشت. پدرش مرتب می گفت: «باشد، باشد». از حرف هاشان چیزی نمی فهمید. برادر و خواهر کوچکش بغض کرده و دست های آیلین را گرفته بودند. تنها کلمه ای که می توانست بفهمد، کلمه مادر بود که از زبان مادرش می شنید. پدر بعد از آرام کردن مادر، آیلین را به طرفی برده و توضیح داد که مادر بزرگ آن روز صبح سکنه کرده و متأسفانه فوت کرده است. برای همین قرار است همگی چند روزی به شاهین شهر اصفهان، محل سکونت او، بروند تا در مراسم تشییع شرکت کنند. آیلین احساس کرد چیزی درون قلبش شکست. باورش نمی شد. همه اش این سؤال در ذهنش تکرار می شد که چرا حالا؟... چرا حالا؟... زمانی به خودش آمد که تمام صورتش از اشک پر شده بود. با نگاه هاش انگاری از پدر درخواست کمک می کرد تا شاید مادر را متقاعد کند که تا فردا ظهر صبر کند. اما مادر آن قدر برای رفتن عجله داشت که هیچ متوجه اطرافش نبود. وقتی همگی سوار اتومبیل شدند، مادر کمی آرام تر شده بود، اما اشک های آیلین مثل قطره های باران از چشم هاش سرازیر می شد. وقتی سرش را از اتومبیل بیرون برد تا داخل کوچه را ببیند، دید دوستانش همگی با نگاه های غمگین او را بدرقه می کنند. تقریباً همسایه ها متوجه شده بودند و همه سعی می کردند مادر را تسلی دهند. آیلین با دیدن دوستانش انگاری غم دلش تازه شده باشد دوباره اشک هاش سرازیر شد. از عجله ای که مادر برای رفتن داشت متنفر شده بود. با این که می دانست تا برادر کوچک ترش از بندر نیاید مراسمی انجام نمی گیرد اما باز اصرار داشت هرچه سریع تر بروند. چرا مادرش نمی توانست صبر کند؟ چرا می خواست حتماً آن روز حرکت کنند؟ حداقل تا فردا ظهر وقت کافی برای رفتن داشتند. آیلین یکی دوبار از مادرش پرسید برای چه عجله می کند اما مادر با چنان صدای بلند و لحن عصبانی صحبت کرد که دیگر کلمه ای حرف نزد. چه قدر از حرف های مادر عصبانی بود. اصلاً دلش نمی خواست حرف هاش را بشنود. نگاه های پدر از بالای آینه اتومبیل او را به خود آورد و سعی کرد خوددارتر عمل کند. شاید تنها پدر بود که تا حدودی متوجه وضعیت او بود. از مادر بزرگ زیاد خوشش نمی آمد، پیرزنی که سالیان سال تنها زندگی کرده و همین تنها بودن او مسأله ای شد که تا مدت ها همه ی خانواده را درگیر کرده بود. با این که همه ی بچه هاش در تهران بودند راضی نشده بود از شهر و دیارش دل بکند. بعد از فوت همسرش زنی بد اخلاق و تندخو و حساس شده بود. تقریباً با هیچ کدام از عروس ها و حتی با دختران خودش کنار نمی آمد. مادر آیلین خیلی سعی کرده بود او را متقاعد کند تا با آن ها یا حداقل نزدیک آن ها زندگی کند، اما هر بار با لحن تند و گزنده او مواجه شده بود که می گفت حاضر نیست منت داماد یا عروسش را

بکشد و سر بار کسی شود. در آخر وقتی نتوانستند او را به آمدن راضی کنند، دایی خاجیک، دایی بزرگ تر آیلین، طبقه دوم خانه مادر بزرگ را تعمیر و با همسرش به آنجا نقل مکان کرد. زندایی آرپنیک، چون اولین عروس مادر بزرگ بود تقریباً توانسته بود قلق او را به دست آورد و تا حدودی با او کنار بیاید. همیشه رفتن به شهر مادر بزرگ برای آیلین غم بار بود. مادر اکثراً برادر و خواهر کوچک ترش را با خود می برد، چون هر وقت قصد رفتن می کرد آیلین درس و مدرسه را بهانه قرار می داد تا از رفتن سر باز زند، تابستان ها هم اکثراً پیش پدر می ماند. اما زمانی هم که مجبور می شد به خاطر عید و جشن یا مراسمی به آن جا برود تمام مدت لب و لوجه اش آویزان بود و با کسی حرف نمی زد. تقریباً نیمه شب بود که به مقصد رسیدند. اکثر اهل خانه خواب بودند. آیلین وقتی چشمش به دختر دایی اش افتاد، کمی آرام تر شد. بوی کندر سوخته تمامی فضا را پر کرده بود. تمامی فکر و ذهنش به مراسم فردا بود. از یک طرف خودش را در میان آدم هایی می دید که همگی لباس سیاه به تن کرده و ناراحت و غمگین از این گوشه به آن گوشه می روند و از طرف دیگر کوچه خودشان را مجسم می کرد که صدای جیغ و فریاد خنده و شادی بچه ها یک لحظه هم ولش نمی کرد. آیلین احساس کرد چشمانش می سوزد. با صدای مادر به طرف اتاق رفت و در بستری که برایش پهن کرده بودند به خواب فرو رفت. صبح وقتی چشم هاش را باز کرد برای لحظه ای با صداهای درهم و برهمی که از اطرافش شنیده می شد احساس گیجی کرد. نتوانست زمان و مکانی را که در آن قرار دارد تشخیص دهد. عید آب پاشی، قرار با بچه ها، جشن و خوراکی بعد از عید، صداهای گریه و تکرار اسم مادر بزرگ، بوی سوختن کندر، و صدای بشقاب های حلوا و خرما. سریع لباس هاش را پوشید و به سمت حیاط رفت. چنان بغضی در گلو ی آیلین نشست که احساس می کرد هر لحظه ممکن است منفجر شود. پدر از دور متوجه اش شد. او را به سمت خود کشید و اجازه داد تا اشک هاش جاری شود. او خوب می دانست این اشک ها و بغض ها برای چیست. مادرش، خاله آنیک و خاله مادرش با دیدن اشک های آیلین شروع کردند به گریه، تقریباً تمامی حیاط پر شد از صدای گریه و ناله. در همان لحظه پیرمردی که همیشه همراه کشیش برای انجام مراسم دینی و مذهبی به خانه ها می رفت وارد حیاط شد و با دایی خاجیک شروع کرد به صحبت.

آن روز نه تنها به خاطر نرسیدن دایی واهیک از بندر عباس، بلکه بیشتر به خاطر عید آب پاشی هیچ مراسم تدفینی انجام نشد.